

و شین فقط در بروزن کلچه اوده کخبد را کونید و مثل کخبد روغن کشیده را بهم میکوبند بزین بروزن سزین معنی دین شد  
که از وزیدن است و نام تشکده بهم بوده در روستای میثا پور و باین معنی بازی قهرشت بهم آمده است

### بیان سیزدهم در بای اجد بازی فارسی مشتمل بر چهار روه لغت

بش بفتح اول و سکون ثانی برف دومه باشد و سه بار بیزه را کونید و آن چیزی است که در وقت شدت سرما با  
زدک و زردوزن از جوار بیزه بش کم بفتح اول و کاف و سکون ثانی و سیم معنی بازداشتن و منع باشد بش اول  
بفتح اول بروزن کسکول شخصی را کونید که توی بیکل و جلد و ریج کش باشد و حریص در کاره بود و کسر اول بهم آمده است  
بش بفتح اول و سکون ثانی و سیم ششم را کونید بش مان بفتح اول بروزن افغان عکین و غموز و افسرده را  
کونید و بضم اول بهم آمده است بش مره بازی فارسی بروزن خمکده آفتاب پرست را کونید و آن جانور سیست از  
چلپاسه لیکن از چلپاسه بزرگتر می باشد و آنرا بسریانی حریصانند بشان بروزن چمن کل و لای تیره باشد که درین  
وضعا و جویها هم سد بشند بروزن سمند کیا هی باشد خوشبوی و بعضی بر خست را کونید و آن کیا هی باشد خود  
شیه با سفنج که در غله زارها و کنارهای جوی آب روید و در آشه ها کنند بشندی بروزن لندی یعنی نامردی و  
در و سندی و چپاکی و تنکی معیشت باشد بش نک بروزن فرنگت معنی کلید باشد و ببری مفتاح خوانند  
بش اول بروزن احوال صدایی را کونید که مسکوس شود یعنی بر کرد و مانند صدای کوه و کسبند و امثال آن بروز  
بروزن بوج معنی پیدا کردن و رسم رسانیدن باشد بش اول بضم اول بروزن و معنی بچول است که استوان  
شتالکت باشد و بتازی کسب خوانند بشان بضم اول بروزن بران معنی خطه باشد و آن صفتی است  
در آدمی که چون چیزی پیش کسی بیند آرزو کند که مثل آن چیز او را باشد پی آنکه از آن شخص زایل شود و این محمود است  
بر خلاف حمده چه خود خواهد که آن چیز او را باشد و آن شخص محروم ماند

### بیان چهاردهم در بای اجد با سیم سغض مشتمل بر شصت و نواست

بس بضم اول و سکون ثانی سیم یعنی باشد آسنی که بر آن گوشت کباب کتند و ببری سغو و خوانند و مختلف بوس

بر بست که عرب قبله میگویند و بفتح اول ترجمه فقط و حسب باشد و معنی بسیار و بسنده بهم آمده است فارم بر قطع کردن  
 هم هست یعنی قطع کن بسا بروزن رسا یعنی ائی بس و بسیار باشد و نام شمعی است در فارس که از افسانه میگویند  
 بساروه بفتح اول و ثانی بلف کشیده و سکون رای قرشت و فتح و ال ابجد یعنی را گویند که بجهت چیزی کاشتن است  
 داده باشند بساره بفتح اول بروزن هزاره ایوان و صنفه را گویند و بکسر اول هم آمده است بساک بفتح اول  
 دثانی بلف کشیده و بکاف زوه تاجی را گویند که از کلها و ریاحین و اسپرغها و برکت مورد سازند و پادشاهان و بزرگان  
 روزهای عید و جشن و مردمان در روز دامادی بر سر گذارند و بابای فارسی هم نظر آمده است بسا سنج بفتح اول و ثانی  
 بروزن ایاتی که یابی است بیاست بیاز پای در نکش مانند روئاس سرخ میباشد و بر پوست آن کرهها بود چون آنرا  
 بشکنند و روش زرد برایه بساوند بروزن و مانند قافیه شعر باشد و هر دو چیز را که با یکدیگر مناسبتی داشته باشند  
 تیر بساوند گویند بسباس بروزن که با س برزه و پی معنی را گویند و در عربی نیز با زرا گویند بسپاسا بسین و بیهم  
 بلف کشیده بسرافقی نوعی از حمرل عربی است و آن دوایی باشد که برکت آن مانند برکت سید بود لیکن کوچکتر از آنست  
 و کل آن مانند با سمن سفید و خوشبو میباشد و حمرل عربی را بیونانی مولی بکسر ثم و با فارسی صندل وانه خوانند بسپایه  
 بابای فارسی بروزن بسپایه و رویی باشد و آن رخ کینه بی است که در شیشه هزار پا و معرب آن بسفایح است به تعریب  
 اشتمار دارد و بتازی اضراس الکلب و ثاقب التجر خوانند مسهل سو است بست بضم اول و سکون ثانی و ثانی  
 نام دلائی و قلعه است مشهور و معنی گذار هم آمده است و بجای را نیز گویند که میوه های خوشبوی در آنجا بهم رسد و بفتح اول یعنی  
 بستن است و بعضی سد یعنی گوه و بعضی گره نیز نظر آمده است و صفت آیر نیز گویند که بر زکیرن در میان خود کرده باشند  
 بستاخ بروزن و معنی گستاخ است که با لب و لوج باشد بستار بکسر اول و سکون آخر که رای قرشت  
 باشد یعنی ست و استوار است بستام بکسر اول بروزن اسلام جوهری باشد سرخ رنگت و بمرقی در جان خوانند  
 بستان بضم اول بروزن برده ن گذار و کمان را گویند و مختلف بوستان هم هست و بجای را نیز گویند که میوه های خوشبو  
 در آنجا بهرسد بستان افروزه کنی است سرخ رنگت زنی بوی که آنرا لاج خروس و کل پوست تیر گویند و بعضی  
 سپهر هم که ضمیمان باشد بستان امروزه میگویند و بجای فابای فارسی هم آمده است بستان پیرا باغ پیرایش  
 و بنده را گویند که باغبان باشد بستان شیرین نام نوایی است از موسیقی بستاوند بفتح واد  
 بروزیل

بر وزن کل مانند زمین پشته نشسته را گویند که کتل و گریوه باشد و زمین نام هموار را نیز گفته اند بستج بضم اول و سکون  
 ثانی و مستح فوقانی و جیم ساکن معرب بسکت است و آن صمغی باشد که گندر گویندش و بعضی گویند صمغ درخت پسته است  
 بستر آهنگت بجز اول و سکون ثانی و فتح ثالث و رای بی نقطه بالغ کشیده و طای سفوح بنون و کاف زده  
 معنی لحاف و نهالی باشد و بعضی چادر شبی را گفته اند که بر روی نهالی پوشند بستردن بر وزن دل بدون محو کردن  
 و پاک ساختن باشد بستر سمندر کنایه از آتش باشد که آنرا عبری ناکویند بستکت بضم اول بر وزن ارد  
 صمغ درخت پسته است و بعضی گویند گندر است و بعضی دیگر گویند صمغی است مانند گندر و عبری لبان خوانند بستو بر وزن  
 بدر و مرطبان سفالین کوچک را گویند و معرب آن بستوق باشد و چون را نیز گفته اند که بدان ماست را شورانند و بر هم زنند  
 تا مسکه و روغ از هم جدا گردد بست ویند کنایه از استحکام و ضبط و در اینجا باشد بستوه بجز اول و سکون ثانی یعنی  
 ستوه است که طول و تنگت آمده باشد بسته بفتح اول بر وزن دسته حریر منقش باشد که در استر یا دو کرگان  
 سازند و آن چنان است که حریر را در تختهای شبکو دارند و اقسام رنگت بر سوراخهای شبکو ریخته تا نقش بر آورد  
 و شخصی را نیز گویند که او را بسجسته باشد و دانا و توانمند و آهنگی هم بست از موسیقی که آنرا بسته نثار خوانند و آن مرکب است  
 از صهار و حجاز و سه گاه و بجز اول و ضم ثالث و ظهور آخر که تا باشد مخفف بستوه است که تنگت آمده و طول باشد و ضم  
 اول و مستح فوقانی فندق را گویند و آن مغزی باشد که خورند بسته رحم بفتح را و کسر حا بر دو بی نقطه زنی را گویند که هرگز  
 نزیاید و او را عبری عقیقه خوانند بستیلج بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی پستخانی رسیده و بای ابجد بالغ کشیده  
 و جیم زده بلغت رومی خشک را گویند و بلغت اهل مغرب حمص الامیر خوانند طبیعت وی سرد است با اعتدال و نهاده  
 کردن برودهای گرم نافع باشد بس خواسته کنایه از مطلوب و معشوق باشد بسد بضم اول و سکون ثانی  
 و وال ابجد بمعنی نسبت باشد که کلزار است و جایی که میوه خوشبوی بهر سرد و بضم اول و فتح ثانی مشد و مرجان را گویند و آنرا حجر  
 شجری نیز خوانند و بعضی رخ مرجان را گفته اند که اصل مرجان باشد و با معنی کجبه اول هم آمده است و گویند نسبت آن قدر دریا  
 ریسالی بر آن سبند و بر گنند چون با و بر آن وزد و آفتاب بر آن تابند سخت و سرخ گردد و آن برنخ است مسان نام  
 و جاد چنانکه سخل خرما میان نبات و حیوان و بوزینه میان انسان و حیوان و انسان میان خلق و رحمان گویند که بر گردن  
 مصرع سبند نافع باشد و همچنین اگر بر گردن صاحب نقرس بندند بسدکت بفتح اول و ثانی بر وزن بجز اول

دسته گندم وجود کرده باشد و سبکون ثانی بروزن زردک دارویی است که آنرا اکلیل الملک خوانند بسر برون  
 کنایه از وفا کردن و با تمام رسانیدن و سازگاری نمودن و روزگار گذرانیدن و غنچواری کردن باشد بسر رشته رفتن  
 کتاب از آمدن بسر سختی بود که در اشای گفت که حمله معترضه بیان گفته تا فاصله واقع شود بسر یا بجز اول و ثالث و محاسب  
 بالغ کشیده بلغت زنده و پارتد گوشت را گویند و بعربی لحم خوانند بسفده بفتح اول و ثانی و سکون عین نقطه در و فتح اول  
 ایچر معنی آماده و ساخته و مهیا باشد و شخصی که کارها را سامان کند و بسازد و بضم ثانی بیم بنظر آمده است و بابای فارسی نیز  
 دست است بسفدین بروزن پسندیدن معنی ساخته شدن و مهیا گشتن و آماده کردن باشد و بجز اول  
 و فتح ثانی و بجز اول و ضم ثانی بر و آمده است بسفاحج بفتح اول و یای حقی لفظی است معرب پس پاکت و  
 دارویی است که بعربی اضراس الکلب و کثیر الارجل خوانند گویند که قدری از آن در شیر اندازند شیر را به بند و شیر سبزه را حل کنند  
 بسکات بفتح اول و ثانی و سکون کاف دارد می است که بعربی اکلیل الملک خوانند بفتح اول و سکون ثانی و  
 گندم وجود کرده باشد و معنی خمیازه هم آمده است و بضم اول و ثانی فقیه که زمان بخت بختن پیچیده باشند بسکل  
 بفتح اول بروزن مشغول خوب پس در خانه و سرا باشد بسلم بفتح اول و ثانی و سکون لام غله است که آنرا کاورس گویند  
 و معنی پاشنه بیم بنظر آمده است که بزبان عربی عصب خوانند و امر بر او بختن بیم بست یعنی در آویز و در عربی جمع بسیل است که  
 شیطان و دیو باشد و بسکون ثانی در عربی معنی حلال است بسلا نیدن بجز اول و ثانی مخفف  
 بسلام نیدن باشد بسلم بفتح اول و ثالث و سکون ثانی وانه نیست مابین ماش و جدس که آنرا ملک بضم  
 خوانند و بعربی حسلر خوانند بسلم بجز اول و میم و سکون ثانی و لام هر چیز که آنرا فرج کرده باشد یعنی سر بریده باشند  
 و بشمشیر کشته شده را نیز گویند و وجه استیمه اش است که در وقت فرج کردن بسم الله میگویند و مردم صاحب علم و برادر  
 را بیم گفته اند ایستاس با نون بروزن و سواس نام استاده معلم و بر زبان پاشده او بوجود است قابل نیست گویند طب  
 و نجوم و نبات و ثلثات و علوم غریبه خوب میدانست است اینج بجز اول بروزن شکیخ خشکی و داعی باشد که برود  
 و اندام مردم افتد و آنرا بعربی کلف خوانند و امر بر سنجیدن بیم بست بسند بروزن سمند نر و دارو کافی و کفای و کفایا  
 گویند و معنی تمام هم آمده است بسند بروزن روزه معنی بسند است که سزاوار و کافی و تمام باشد بسنک  
 بروزن خد نکست دارد می است که آنرا اکلیل الملک خوانند و آنچه خرم را بر او باشد بسوته بضم اول و ثانی و واو مجهول

و فوقانی مفتوح زلف را گویند و بکبر اول هم آمده است بسوده کجبر اول بر وزن فروزه یعنی دست زده و مالیده  
 و لمس و لامسه باشد و بمعنی سوراخ کرده هم آمده است بسور بر وزن تصور لغزشین دعای بید را گویند بسوریدن  
 بر وزن فروشدیدن لغزشین و دعای بید کردن باشد بسول بر وزن اصول یعنی بسواست که دعای بید و لغزشین باشد  
 بسولیدن بر وزن و معنی بسوریدن است که لغزشین کردن باشد و با معنی بابای فارسی و شین لفظه دار هم آمده است  
 بسه بفتح اول و ثانی کیا هست که آنرا کلیل الملک خوانند بسی بر وزن و صی یعنی بسیار و زیادتی  
 باشد بسیا بر وزن دریا شرب انگور بر گویند بخت زنده پازند بسج بفتح اول و ثانی به ستحالی مجهول  
 رسیده و بسجیم زده بمعنی ساختگی کارها و کارسازیهما و ساخته شدن و آماده کردن باشد خصوصا ساختگی و کارسازی سفرو  
 کارسازی کننده را نیز گویند و امر بدین معنی هم آمده است یعنی آماده شود و کارسازی کن و بمعنی قصد و اراده هم هست و کجبر اول  
 نیز گفته اند بسجید بر وزن شکیب یعنی کارسازی کند و استعداد نماید و قصد و اراده کند بسجیده بر وزن بسجید  
 شخصی را گویند که استعداد و سامان کاری کند و آماده و مهیا سازد و قصد و اراده کند بسجید بسجیدن  
 بر وزن شکیبیدن یعنی سامان کردن و ساز فر نمودن و کارها را راسته و مهیا و آماده کردن و بمعنی قصد و آهنگ و اراده  
 نمودن هم هست بسجیده بر وزن شکیبیده سامان و کارسازی کرده شده و ساخته و آماده کرده باشد و بمعنی قصد  
 و اراده نموده هم هست بسیل بفتح اول بر وزن بسیل نوعی از باقلای صحراست که چکتر از باقلای خوردن  
 اگر زمان آنرا بپزند و بخورند شیرایشان زیاد شود بسیم بر وزن نسیم زبان زنده پازند خوش مزه و خوش  
 لذت را گویند

بیان پاترود هم در بای اجد با شین قرشت مثل بر شصت و سه لغت

بش بفتح اول و سکون ثانی مطلق بند را گویند عموما و بندی که از آبن و برنج بر صند و قمازند خصوصا و زراعتی را نیز گویند که با  
 باران حاصل شود و بنشد ثانی در عی شاد کام و خسترم و کشاده روی را گویند و بشم اول کاکل اوجی و سوی کردن و پال آب  
 باشد و با معنی بفتح بای فارسی هم آمده است و بمعنی ناقص و ناتمام هم هست و کجبر اول امر و دادن باشد یعنی بد  
 بشار کجبر اول بر وزن جدا کرد فاعل و پای بند را گویند و بمعنی تار هم آمده است و آن زری باشد که بر سر کسی بجزان پادشاه  
 ریزند و لمس و لامسه و سودن دست یا عضوی بر عضو دیگر باشد و هر چه طلا کوب و نقره کوب را نیز گویند و بمعنی مانده و کوفته

شده بهم بست و بفتح اول نیز گفته اند بشاسب بضم اول و ثانی بالغ کشیده و بسین بی نقطه و بای ایجد زده مخفف  
 بو شاسب است که غاب باشد و ببری نوم خوانند بشاورو بضم اول و مشج و او سکون را و دال بی نقطه زمین پشته  
 گویند بشاش بضم پرو و با و سکون بر و دشین بک حنظل را گویند که خر بر زده و باه باشد و در عربی علم خوانند و بفتح اول و ثالث هم  
 آمده است بشیق بروزن احمق نام فریه است از فرمای مرو شایجان بشپول بکسر اول و سکون ثانی و با  
 فارسی بود مجهول رسیده و بلام زده یعنی پریشان و پراکنده باشد و در بعضی بهم بست و پراکنده کنند و رانیز گویند بشبه  
 بای ایجد بروزن چشمه معنی بشیق است که فریه باشد از فرمای مرو شایجان و بشق معرب است و در این زمان بمعرب است  
 دارد بشیون بفتح اول و ثالث بایای حتی بروزن اندون معنی فریه باشد که فقیض لاغراست و بکسر ثالث بهم آمده است  
 بشتالم بکسر اول و سکون ثانی و فوقانی بالغ کشیده و لام مفتوح میم زده یعنی طفیلی باشد که منوب بطفیل است و طفیل  
 شخصی بود از مردم کوفه و او همیشه ناخوانده بهمانیها و عوسها حاضر میشد و او را طفیل اعراض میگفتند بشتام بروزن  
 معنی بشتالم است که طفیلی باشد بشر بفتح اول بروزن که تمام میگامیل است گویند که رسانیدن روزی خلق حواله  
 بدوست و باین معنی سبای حرف اول تالی قرشت بهم آمده است و الله اعلم و نام فرشته است متوکل باران و نباتات  
 و ابرو رانیز گویند که ببری سحاب خوانند و بضم اول و روم و آنس و میدکی و جوششی باشد که بر بدن و اندام آدمی بر آید و آنرا ببری  
 شرا گویند بشرخ بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و راجح مفتوح یعنی نقطه وار زده اسپرک را گویند و آن کیاهی باشد  
 که بدان جامه رنگ کنند و پاره از خوشه اکور و خوشه حبه را نیز گفته اند بشرم بضم اول و ثالث و فتح رابع و سکون  
 ثانی و میم جوشش و میدکی باشد باخار شش که در اعضای آدمی بهرسد و بشره آدمی را سرخ سازد و آنرا ببری شرا گویند  
 و بروزن استلم و محشر بهم آمده است بشری بضم اول بروزن مشتری شخصی را گویند که علت شراداشته باشد و  
 نوعی از روم و آنس و میدکی و جوششی باشد که در بدن و اعضای آدمی بهرسد بشکت بفتح اول و ضم ثالث  
 و سکون ثانی و فاف مرطبان و خمه را گویند و دروزن چنگت و جفتک بهم آمده است بشجیر بضم اول  
 و کسر میم و سکون ثانی و تمانی و رای قرشت نام مخصی است که مکان را از چوب آن سازند و آنرا ببری بیع بفتح نون  
 طبع گویند بشخامیدن باخای شخته و بای سخانی بروزن حس بدن معنی خورشیدن بناخن و غیر آن باشد بشختم  
 بکسر اول و مشج ثانی و سکون ثالث و دشین نقطه دار مفتوح میم زده یعنی لغزیدن باشد بشخون بکسر اول بروزن بشود

بعضی خراشیدن باشد بشخوره بجز اول بروزن پیوده بناخن کند شده و خراشیده باشد و پهن گشته و پامال گردیده و یا  
لیند بشخور بضم اول و ثالث و سکون ثانی و دو و مجهول و زای قرشت نیم نخوره و باز مانده آب دو آب را گویند و بجزی سو  
خوانند بشر و مثنی بارای بی نقطه و نون و نای قرشت بروزن پهلوشکن تلخت زند و پازند یعنی پرستش کردن باشد  
بشغره باغین نقطه در بروزن مسخره ساخته و پروخته شده را گویند بشکست بفتح اول و سکون ثانی و کاست  
و غره خوبان را گویند و بعضی شبیه هم آمده است و برون و تکلیت را نیز گویند و پروته که بر در خانه آویزند و نام در حقی هم هست  
مخفف باشد که باشد چنانکه بوقت مخفف بود که است و بضم اول زلف و موسی مجدد را گویند و موسی پیش سر را نیز گفته اند که  
باشد بشکاری بفتح اول بروزن کجکاری کشت و کار در زراعت را گویند بشکوه بجز اول و فتح کاف  
فارسی بروزن بهر شکار و شکارگاه و شکار را گویند و با بمعانی بجزف و ال هم آمده است بشکل بجز اول بروزن معتدل  
بکشت کلید را گویند یعنی چوب کچی که کلید از ابدان گشایند بشکله بجز اول بروزن مصقله یعنی بشکل است که کلید  
باشد بشکلید بجز اول و نسیج ثالث و رابع به تمانی رسیده و بدال زده ماضی رخته کردن باشد یعنی با کشت  
و بناخن رخته و نشان کرد و رخته و نشانی را نیز گویند که با سرائکت و بر ناخن هر سه بشکلیدن بروزن دل کشیدن  
رخته کردن با کشت و ماضی یا سبر کار و یا تیر یا رخته شدن بروزن و خار و مانند آن باشد چنانکه اگر جامه کسی بخار و زانو  
و پاره شود گویند بشکلید و بعضی پهن کردن چیزی هم آمده است بشکم بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و میم خانه  
تا بستانی و بارگاه و ایوان و صفه باشد و خانه را نیز گویند که اطراف آن شبکیه که با و گیر داشته باشد و بجز اول هم آمده است  
شکنه بروزن اشکنه کلید کلید از گویند بشکوفه بجز اول و سکون ثانی و ضم ثالث و دو و مجهول سکن  
و قافی معتقون شکوفه و بهار و رخت باشد و قی و استغنی را نیز گویند بشکول بجز اول و سکون ثانی و ثالث  
بیاور سیده و بلام زده مرد جلد و چست و پابک و بشیار و قوی بیگل و حریص در کارها باشد و بفتح اول هم در دست است  
و بعضی و سمنه بنظر آمده است و آن رستنی باشد که زمان ابرو را بدان رنگت کنند بشکولیدن بفتح اول و ثانی  
سر پوشیدن حریص بودن در کارها و جلدی و چابکی نمودن باشد و بجز اول هم در دست است بشکوه بجز اول  
و سکون ثانی و ثالث بیاور سیده و بهای زده مردم صاحب شوکت و حشمت و هدیت را گویند بشکل بفتح اول  
و ثانی و سکون لام یعنی گرفت و گیر باشد یعنی دو چیز که بر هم چسبند و در هم آویزند و امر بدو را بچسبند و چسبند

بشکله بفتح اول و ثانی و ثالث و سکون و ال بجد یعنی بچسب و در ویزو بشکله بجر اول و ثانی و سکون ثالث و فتح  
نقطه دار و کاف لغت یونانی معنی است سرخ رنگ از آنکه دست کند و هم یونانی جنطیا ناگویند بول و معنی بر  
بشکله بجر اول و فتح ثالث و سکون ثانی و نون و کاف فارسی نام قلعه است در بندوستان بشکله بفتح اول  
و ثانی و کسر ثالث و سکون تخاف معنی و از بزرگی و بچی بشکله بجر اول و نون و معنی چسیدن باشد و معنی در او سخن هم  
بشم بفتح اول و ثانی و سکون سیم سوکار و طول را گویند و معنی ناگوار هم آمده است و سکون ثانی ششم بریزه را گویند که کمال  
بر بریزه زان کشیده و سفید نماید و آنرا بر بی صفت خوانند و نام موضعی است بقایت سرد در میان طبرستان دری و طحله و بی بون  
تیر گویند بشمه بر وزن دشمنه و معنی که هنوز از یاد باعث نگردد باشد و دانه باشد سیاه مانند حدس که در داروهای چشم بکار  
برند و بعضی گویند این معنی عربی است بشن بفتح اول و ثانی و سکون نون معنی قد و بالا باشد و بدن را نیز گویند و سرخ  
و اطراف پر خیز را نیز گفته اند بشنج بجر اول بر وزن شنج خشکی که بر روی آدمی افتد و بعد کلف خوانند و بشنج اول  
تالش و طراوت رخسار و آب و بر باشد بشنجه بجر اول بر وزن شکنجه اقراری باشد که جلابکان بدان آثار بر تانه مانند  
و آن دست که یا بی بود که مانند جاروب بر هم بسته باشند و بعضی گویند آذاری باشد که بر تانه مانند بشنزه بضم اول و فتح  
زای فارسی بر وزن مضحک چکالی باشد که از آرد کهنه و سر ما یا از نان گرم و روغن و دو شتاب سازند و بفتح اول و ذای  
بروز بر وزن مضمضه هم آمده است و بعضی گویند که بشنزه چکالی است که از نان تنک و خرما و روغن سازند و واضح است  
بشک بجر اول و ثانی و سکون نون و کاف فارسی آتی باشد سرشس مانند کلنگ دراز که بنایان بدان دیوار را  
سویاچ کنند و کلنگ و اسکند همیشه بنای و بنجار را نیز گفته اند بشنیز بفتح اول بر وزن کشیز که است که از ابوی در  
گویند بشنیزه بر وزن نصیده معنی بشنیزه است که بوی مادان باشد بشنیز بضم اول بر وزن کلچین کلی است در  
و آن مانند نیلوفر پوسته در میان آب می باشد گویند صبح سر از آب بر می آورد و شام بتاب فرو میرود و چون سبزه  
دارد و بس یعنی برکت ندارد و بیزرگی غوطه خشکاش میشود و ستم آن سفید است در عطریات بکار برند و از آن کل روغن سازند  
بجست علت سر سام و بیخ آن مقوی است باهرا بشوش بجر اول و فتح ثانی بر وزن فرودن نام برادر اسفند  
است و معنی بوزینه هم آمده است که سیمون باشد و بفتح اول هم است بشویدین بجر اول و ذای ثانی  
بر وزن نکویدین نخرین و دعای بد کردن را گویند و معنی شویدین و در غضب شدن هم است که بگریه همچنان خوانند ثبولا

بجر اول

بجز اول و ثانی بود رسیده و بلام زود گذارنده کارها و دانسته و پیونده را گویند و امر یا یعنی هم هست یعنی بدان و به بین کار  
 سازی کن و بر رسم زودکی و پریشانی را نیز گفته اند و امر یا یعنی هم هست یعنی بر بسزنی و پریشانی کن و بضم اول نیز درست است  
 ثیولش بجز اول و لام بروزن نکویش یعنی بر بسزنی و پریشانی باشد و کارگذاری و دانستی و میتدکی را نیز گویند  
 بشولیدن بجز اول بروزن نکویدن یعنی دیدن و دانستن و بر بسزنی و پریشانی کردن و در مانده و متخیر نشستن باشد  
 و یعنی کارگذاری کردن و کارسازی نمودن هم هست و بفتح اول نیز درست است بشولیده بروزن نکویده یعنی  
 دیده و دانسته و کارسازی کرده و آشفتنه و پریشانی و بر بسزنی و بشوریده باشد بشولیون بضم اول و کسر راء و فتح  
 بود رسیده نمودن زود بخت یونانی بنده قطونا را گویند که سیوش باشد بشولیکه اینتاسیم باستانی و کاف و  
 و حرکت غیر معلوم و ابراهیم خود معلوم است بخت اندلس نوعی از خار است که در زمینهای اسکستان و زمینهای  
 خشن و درشت روید و در صحرائی شیراز بسیار است و مکس عمل از کل آن خورش سازد و آنرا قرصه خوانند منفعت بسیار  
 دارد بشین بجز اول و ثانی و سکون تجمانی و وزن یعنی ذات باشد مطلقاً اعم از ذات واجب و ذات ممکن  
 بشیون بروزن ایون یعنی فریه باشد که نقیض لاغوست

بیان شانزدوم در بابی ایجاد باطای حلی شمل بر دو زود لغت و کنایت

بط بفتح اول و سکون ثانی کنایه از صراحی شراب باشد که بصورت مرغابی ساخته باشند و در عری مرغابی را گویند  
 بطارس بفتح اول بروزن مدارس یونانی نام دواهی است که آنرا سرخس نیز گویند و آن چوبی باشد سپاه  
 و چون بسکنند معتز آن مستقی بود که دوا در آن نافع است بطباط بابای ایجاد بروزن و طوطا بخت سریانی رستنی  
 باشد که آنرا سرخ مرو گویند بطرا بروزن صحرا یونانی کوه را گویند و بمری جبل خوانند و بجای حرف اول فای شخص  
 هم بنظر آمده است بطراخو باخامی نقطه دار بروزن شغالو و بطراخون بروزن افلاطون بخت یونانی جانور است  
 آبی که آنرا وزق گویند و بمری صندوح خوانند بطراخیمون بفتح اول و خای مسور و تجمانی بود رسیده و بنون زود بخت  
 یونانی نوعی از کرفس صحراهی باشد و آن گرم و خشک است در چهارم بطراسالیون لغتی است یونانی  
 مرکب از بطرا و سالیون با سین بی نقطه بالغ کشیده و لام و تجمانی و واو و نون یعنی کرفس کوهی چه بطرا کوه را گویند و سالیون  
 کرفس را بطرا لاون بالام بالغ کشیده و فتح و او و سکون نون یونانی لغت را گویند و آنرا بمری و بن التجر خوانند گرم

و خشک است در چهارم بطریق کجبر اول و ثالث و سکون سخانی و قاف مجتهد ترسایان باشد و نام ناپیدی و نشینی هم بوده است از ترسایان بطاسر خراب زانی کنایه از صراحی شراب باشد بطلمیوس بفتح اول و لام نام پادشاهی و سکی بود یونانی و معنی روشنایی نیز مذکور است و بتقدیم یای حطی بهم هم بنظر آمده است که بطلمیوس باشد بطلمیوس بایای حطی بروزن اشکیوس نام ولایتی است در مغرب زمین

بیان مفید هم در بای اجد باغین نقطه دار شش بر بیت و یک لغت و کتبت

بغ بفتح اول و سکون ثانی زین کسند و کورا گویند و نام بی هم است و عربان بت راضم خوانند بغا بروزن خطا نیز و پشت پاتیر گویند و عبری مختش خوانند بغاز بروزن طراز چوپکه کفشگران مابین کفش و قالب گذارند و در و کمان پوست شکافن چوب بر رخه آن نهند و با یعنی بجای حرف ثانی فایم گفته اند بغامه بروزن و مامه خول بیابانی را گویند بغتاق بانامی قرشت بروزن چخاق کلاه را گویند و بعضی فرجی هم گفته اند و با یعنی بجای و با طای حطی هم آمده است بغداد با و ال اسجد بروزن فراد نام شمری است از عراق عرب و اصل آن باغ واد بوده است سبب آنکه هر هفته یک بار الو شیردان در آن باغ بار عام وادی و وادرسی مظلومان کردی و بخت استعمال بغداد شده است و نام خطا و دریم است از جام جم و کنایه از شکم نیز است بغداد و خراب و بغداد و کنایه از کرسنکی و شکم خالی باشد و سناغ خالی از شراب را نیز گویند بغرا بفتح اول بروزن صحرا خوک تر باشد و عبری خنزیر گویند و بغنم اول نام پادشاهی بوده است از خوارزم و کلنکی را نیز گویند که در وقت پیر و از پیشاپیش همه کلنگ و نام آتشی است مشهور و چون واضح آن آتش لغرا خان پادشاه خوارزم بوده موسوم بنام او ساخته لغرا خانی میگویند و اکنون خانی را انداختند و لغرامی خوانند بغشور بفتح اول بروزن مشهور نام قریه است میان سراس و بهرات و معنی ترکیبی آن فغ شور است که کو آب شور باشد چه بغ یعنی کوهال است بغطان با طای حطی بروزن چخاق کلاه و فرجی را گویند بعجل بفتح اول و سکون ثانی و لام نام یهودی بود و ضرابی و در هم بغلی که در کتب فقهی مرقوم است اوزده بود است و او را اس البغلی میگویند و در عربی است را گویند که از جمله دو آب مشهور است بغلتاق با فوقانی بالف کشیده و بقا من زده طاقیه و کلاه و فرجی را گویند و بر کستان را هم گفته اند

بغل تری با فو قاف بر وزن قلندی کنایه از خجالت و شرمندگی باشد بغل زون کنایه از شامت کردن باشد  
 بغل طاق با ثانی صلی بر وزن و معنی بعلماق است که طاقیه و کلاه و فرجی و بر کسوان باشد بعلکات بفتح  
 اول بر وزن و خلکات کنایه است که در زیر بنا مردم هم رسد و در پخته شود و از اجزای سگت نیز گویند بعلکات زون  
 کنایه از شامت کردن باشد بعلتقار با قاف بر وزن سستگند از پرند است ابلق پای و گردنی و در زون و شکار  
 چون دارد و گوشت او طلال است و بجای حرف ثانی قاف و بجای حرف آخر ای قرشت بهم بنظر آمده است بغمده  
 بر وزن سمنه پوستی است غیر کیمخت که از اغرض خوانند و کفش از آن دوزند بغیار با یای صلی بر وزن شهباز  
 شاگردان را گویند و آن زری باشد اندک که بعد از اجرت استاد بشاکر و دهنند و شیرینی یا بهای شیرینی باشد که در وقت حاجت  
 نو پوشیدن بخش کنند و معنی شده و نوید بهم است و برای قرشت نیز بنظر آمده است که بر وزن رفقا باشد بغیازی  
 بفتح اول بر وزن و سازی نوید و مردگانی را گویند و معنی شاگردان بهم آمده است

### بیان شیوه رسم در بای اجد با فاستمل بر نه لعنت

بفتح اول و سکون ثانی از هزار جولاهگان باشد و آنرا دقتین گویند بغیار بر وزن هزار چوبی باشد که  
 کفش و دوزان با این کفش و قالب گذارند و در در آن بوقت شکافتن چوب بر رخه آن نهند بفتری با ثانی تر  
 بر وزن جعفری دقتین جولاهگان و نساجان باشد و کارگاه جولاهی را نیز گفته اند بفتح اول و سکون ثانی و جیم  
 و آن و آنی که در دست سخن گفتن از دهن مردم بیرون افتد و شخصی را نیز گویند که در ثانی حرف زون است از دهنش بچکد و بیست  
 گویند و ثانی است که پیوسته آب از آن میریزند باشد و لب سطریر را نیز گویند که از قهر چشم فرو رفته باشد و با جیم فارسی هم  
 آمده است بفتح با خای نقطه دارد بر وزن مریم یعنی بسیار باشد و پارچه جامه را نیز گویند که بر سر چوب درازی بنشیند  
 و هرگاه تیار باشد شمار چینیان بدان از هوا تیار بایند بفتح بر وزن نقش عظمت و شکوه و کرد و فر باشد بفلکین  
 با کاف بر وزن قزوين بخت زنده و پازند که شکست و بالا خانه را گویند بفتح اول و سکون ثانی و میم زنده  
 و دگر گیری داند و یکین و دولتک و فرو مانده را گویند و بفتح ثانی بهم بنظر آمده است بفتح اول و نون و سکون  
 ثانی و جیم نوعی از مار است و مار را نیز گویند که گزند او بر مردم نرسد \*

### بیان نوزدهم در بابی ایجاد باکاف تازی مشتمل بر بیست و چهار لغت و کلمات

بکت بفتح اول و سکون ثانی و ذق را گویند و آنرا بفری ضفیع خوانند اگر خون ضفیع سبز نگیرند و در چشمیکه موی زیادتی داشته باشد آن موی را بکتند و قدری از آن خون طلا کنند دیگر بر نیاید و معنی کزیز گاه و مجکل و عیبه هم آمده است و نام شهری است در ماوراءالنهر و خیار و شتی را نیز گفته اند و بضم اول رخساره در روی را گویند و نوعی از کوزه باشد که در پیش تنگ و گردن کوتاهی دارد و شکم آن پهن و گردی میسب باشد و آنرا تنگ هم میگویند و معنی بی هنر و بی عقلی هم آمده است و بجز اول بکشت و در خال را گویند بکار آب بودن کتا یا زوایم تخم بر بودن است یعنی پیوسته شراب خوردن بجز بفتح اول و بابی ایجاد و سکون ثانی و رای قرشت و وای است که آنرا خیار چغندر گویند و در مسلمات بکار برند و بعضی گویند این لغت بندی است بجز ببابی ایجاد بروزن معرکه روغن باکشک آمیخته را گویند و معنی فاسد کار و فساد گفته و بضم است بکماشش بفتح اول و ثانی قرشت بروزن خشخاش امر بر خرامیدن و جلوه کردن باشد یعنی بخرام و جلوه کن و نام یکی از پادشاهان خواندم هم بوده گویند باین معنی ترکی است و بجز اول هم است بکتوسان با تازی قرشت و سین سفص بروزن مجوسان نام مردی بوده دانا و فهمیده و عاقل و نام شاعری هم بوده است بجران باری قرشت بروزن نقصان برنج و بر چیزی دیگر که در ته دیک طعام سپیده و بریان سید باشد بجران بجز اول کتا یا از حوران بستی باشد بجران حسیج بجز اول کتا یا از ستارهای آسمان باشد بجران بفتح اول بروزن صحرا بی نام میوه است میان ناریج و لیمو لیکن از ناریج کوچکتر و از لیمو بزرگتر میسب باشد و شیرین هم است و آن در ولایت اکت و شاهانکاره بسیار است بجز پوشید روی کتا یا از شرابی است که آنرا بنوز از خم بر نیارده باشند بجز مشاطه خزان کتا یا از شراب انگوری باشد و شراب را نیز گویند که بنوز از آن نخورده باشند بجز روی بفتح اول و ثالث بروزن ثنوی یعنی بگری است که آن میوه باشد شیرین میان ناریج و لیمو بکماش بفتح اول و سین بی نقطه و سکون ثانی و سیم بالف کشیده و ببابی قرشت زده نوعی از نان روغنی باشد که روی آنرا مربع مربع بریده پزند و بیشتر مسافران بجهت نوشتن راه بردارند بجهت بضم اول و سکون ثانی و فتح سین بی نقطه حصه و پارچه از گوشت را گویند بکشم بفتح اول و شین نقطه دارد و سکون ثانی ریشی باشد که بر شکم و گردن

مردم برآید و آنرا بسری نکتہ گویند بکم بروزن و معنی بقم است و آن چوبی باشد سرخ که زگرزان بدان چیز را رنگ  
 کنند و بقم معرب است و با کاف فارسی هم آمده است بکنکت بکسر اول بروزن در رنگت حیوان دم پسته  
 گویند و بفتح اول بروزن زردکت هم آمده است و با کاف فارسی نیز است بکوک بفتح اول و ثانی بود و  
 و با کاف زده نشانه تیر باشد که عربان بدت خوانند و ظرف و جام شرابجوری را نیز گفته اند و بعضی گویند ظرفی باشد که آنرا  
 بصورت حیوانی ساخته باشند و بدان شرابجورند و باین معنی بجای کاف آخر لام هم نظر آمده است بکت و لکت  
 بضم اول و رایج که لام باشد و سکون کاف این لغت از اتباع است همچون خان و مان و تار و مار یعنی ناپسوار و درشت  
 باشد و بمعنی پی عقلی و پی هنری نیز آمده است بکونکت بفتح اول و نون بروزن بجزکت شمشیر چوبین را گویند  
 بکونک بفتح اول بروزن نمونه بمعنی بکونکت است که شمشیر چوبین باشد بکجو جتان با و جیم و تالی قرشت بروزن  
 منصور خان بمعنی خرپشته باشد و آن هر چیز درازی است که میانش برآمده و بلند و در طرفش مالیده و پست بود  
 بکیاسا بکسر اول و سکون ثانی و ثانی و سین بی نقطه هر دو بالف کشیده سر باری را گویند و آن بسته کوچکی است

که بر بالای بارستور بندند

بیان معنی در بای ایجد با کاف فارسی شتمل بر ز لغت و کنایت

بکتر بروزن گفته نوعی از سلاح جنگ است باشد و آن آهنی چند است که بهم وصل کرده اند و بر روی آن مغل در زلفت و آن  
 آن کشیده اند و در روزهای جنگ پوشند و تبرکی قتل و گویند بکسل بکسر اول و سین بی نقطه و سکون ثانی و لام  
 امر پر کستن و از بیم جدا کردن باشد و این لفظ را جای استعمال کنند که ممکن بود و این معنی در چیزهای دیگر بطریق حقیقت است  
 و در انسان و مردمان بطریق مجازی ترک احتیاط و آشنایی کن بکل گرفتن کنایه از حسن پوش کردن و مخفی  
 نمودن باشد بکم بروزن و معنی بقم است و آن چوبی باشد سرخ که زگرزان بدان چیز را رنگ کنند و بقم معرب  
 است بکاز بکسر اول و سکون ثانی و بیم بالف کشیده و برای نقطه دارد و بمعنی شراب و شراب خوردن باشد  
 و پیاله شراب را نیز گفته اند و بفتح اول بهمین معنی و بمعنی غم و اندوه باشد و بمعنی معانی هم آمده است مطلقا بکاز کردن  
 بروزن مقراض کردن بمعنی مجلس شراب داشتن باشد بکند بفتح اول و ثانی و سکون نون و دال ایجد بمعنی  
 آشیان باشد که جا و مقام مرغان است بکنکت بروزن لکلک حیوان دم پریده را گویند بکنکی

بفتح اول و سکون ثانی و نون به تخطائی رسید شریقی باشد که از برنج و ارزن و جو و امثال آن سازند و آنرا بعرلی بنامند  
و تلفظ دیگر بوزنه گویند بیان بیت و یکم در بای ایجاد بالام شمل بر شتا و در پنج لغت و کنایت

بل بفتح اول و سکون ثانی پاشتنی را گویند در معنی اثبات بعد از اثبات باشد و یکسر اول مخفف بهل است که  
امر بر گذاشتن باشد یعنی بگذار و بهل و نام میوه است در هندوستان شبیه به بی ایران و آنرا نارسندی نیز گویند و شیرازی  
بل شیرین و بعرلی طرثوث خوانند و بعضی گویند میوه باشد هندی به بزرگی آنچه درخت آن بدرخت زر و آلو میماند و بضم اول  
معنی بسیار باشد چو بلوس و بلکامه یعنی بسیار هوس و بسیار کام بلا به یکسر اول بروزن کلابه معنی هرزه گو  
و نایکا روفاسق و بدکاره و فحاش باشد و این لفظ را بزبان بیشتر اطلاق کنند و بتضرع و چا بلوسی سخن کردن را نیز گویند  
و بعضی معنی اول بجای بای ایجاد آخر بای حلی آورده اند که بروزن گرایه باشد بلاج بفتح اول بروزن رواج کیا  
است که لذت بردن با فند و حیر و بوریا را نیز گویند بلا در بروزن بهادر درختی است که در دانا بکار برند و آنرا جو نامند  
اعتقدید یا گویند و بعضی گویند نام درختی است که این درخت است و زرنیه و پیرایه زمانه را نیز گفته اند معنی ما و زرنیه که بر سر  
هندو خصوصاً بلا دور باز یادنی و او پیش ازین می فرشت بعضی بلا در است که مذکور شد و در هندوستان نخلت را  
گویند بلا در بفتح اول بروزن کبابه بدکار و فاسق را گویند و باین معنی یکسر اول هم آمده است و مفید و مغتن را نیز  
گویند بلا در بفتح اول بروزن بهار آفرین بود باشد و آن بیخ خار است که اشکان گویند اگر با سر که بسایند و بر داء السلب  
طلا گفته مفید باشد بلا در بفتح اول و باین معنی یکسر اول است که آنرا کات کات خوانند بلا در کت بروزن  
تبارک نوعی از فولاد جوهر دار باشد و همیشه بسیار جوهر را نیز گویند و بعضی جوهر شمشیر هم آمده است بلا در یکسر اول  
و سکون زای فارسی یعنی بی سبب و بی جهت و بی تقریب باشد بلا ساغون با سین بی نقطه و حین نقطه در بروزن  
سرا پا کون نام شخصی است بزرگ در ماوراء النهر نزدیک بکاشغور پای تخت افراسیاب بوده و تا زمان سلطنت  
کورخان تعلق با ولاد افراسیاب داشته بلا سیوس یکسر اول و سین بی نقطه و تخطائی بود و رسیده و سین بی  
و یکر زده طبع یونانی چیز است آبکینه مانند آنرا در کنار می دریا میسایند و بعرلی آنرا ریه البحر خوانند بلا شس  
بفتح اول بروزن لومشس نام پسر فرزند است و او یکی از ملوک فرس بوده و او را سلطان مکشاه می گفتند و نام شهری بود

هم هست و مردوم عارف را نیز گویند و بکبر اول یعنی بلا است که بی سبب و بی تقرب و محبت باشد بلا شجر و بفتح اول  
و کسیریم معرب بلاش کرد باشد و آن قریه است بر چهار فرسنگ مرو شاه جهان و آنرا ملکت بلاش سپهری روز بنا کرده است  
بلا ل بفتح اول بر وزن کمال آذربویه باشد و آن بیخ غار است که اشکان و چوبکت اشکان هم گویندش بلا لک  
بلام بر وزن و معنی بلاکت است که نوعی از فولاد جو بسردار باشد و شمشیر بندیر نیز گویند بلامی سیاه کن  
از تشویش و خلافت طبیعت و آزار باشد بلامی بفتح اول بر وزن طلا به ناکار و تبا بکار را گویند هم نام وزن فاعله و حاش  
را نیز گفته اند و بکبر اول هم آمده است بلکه بفتح اول و بای اسجد و کاف و سکون ثانی مسکه و کره تازه را گویند  
بلبل کبج بکبر لام و بفتح کاف فارسی و سکون نون و هم چند را گویند که پرنده است منحوس و پیوسته در ویرانه ها  
بلبله بفتح اول و ثالث و لام و سکون ثانی کوزه لوله دارد را گویند و معنی صد آواز صراحی هم آمده است و معنی اندوه گری  
دل نیز هست بلبلی بضم اول بر وزن سنبلی یعنی شراب و پیاله شراب باشد و نوعی از چرم بود که آنرا بسیار لطیف  
و نازک است مانند بالوان غیر مکرر نک کنند و جنسی اندک و اکویم است بلبن بفتح اول و ثالث بر وزن اذن حشر  
گویند و بلبلی فریغ و شکر است ببلوس بر وزن طریس یعنی پنهان صحرای باشد و آنرا بجرنی بصل از بزرگ  
خوانند که هم در شک است در دیم و نوعی از شمشیر هم هست که آنرا شمشیر بلبل گویند و ببلوس بکبر اول و ثانی  
فرشت بر وزن جریسن نام دارویی است غیر معلوم بلج بفتح اول و ثانی و سکون جمع طبع است و معنی غوره غوره  
یعنی حسد های نارس و آنرا چون سبز باشد و لیج و جدال خوانند و چون در خلافت باشد طلوع گویند و بضم اول هم بظن آمده است  
بلج بفتح اول و سکون ثانی و خای نقطه دار نام شهری است مشهور از خراسان و آن از شهرهای قدیم است همچو اسخر  
فارس و آنرا قبه الاسلام خوانند و لقب آن بامی است گویند برا که از آنجا بوده اند و معنی القوه است و که ویران  
گویند که شراب در آن کنند بلج باجم فارسی بر وزن اوج ناز سیاه را گویند که قلیا باشد و بفتح اول و ثانی بجم  
آمده است بلج بر وزن شلغم فلاخن را گویند و آن گفته باشد که از امید ششم یا از ششم بیافند و دور سیاهان بر وزن  
آن بگذراند و شاعران و شهبانان بدان سنگت اندانند بلده با دال اسجد و طوی جوز و حرکت غیر معلوم نام  
جوی زن آدم علیه السلام است بلبن بضم اول و ثانی و سکون سنبلی نقطه در فرسنگ است چنانکه می نامند است  
که از آن هر سیه پزند و در آتشها نیز کنند و بجرنی عدس خوانند و در صحاح الادویه معنی تین امین آمده است که اخیر سفید باشد

پس با زیادتی نون بهی حدس و اقتدا علم بلسان بر وزن سرطان نام در حق است مشهور در مصر گویند بعد از  
 طبع شعری شتری که از این ساخته باشند برکت آن درخت فرو برند و غن از آن روان شود باغبه جمع کنند و بعضی  
 گویند شیشها در زیر برگی که نشتر زده اند بیاورند و امتحان وی چنان است که قطره بر شیر گاو چکانند بعد از آنکه ما شنده  
 میزبست شود و بر آب چکانند و بریزند آب مانند شیر سفید گردد و آنرا بعرلی وین بلسان خوانند و موضعی که درخت  
 بلسان آنجا است باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و گویند از معجزه عیسی علیه السلام است و تخم آنرا آب  
 البلسان گویند کرم و خشک است دو دویم گویند و عشره رافع است و بعد از آنکه گفته اند بلساک بکبر  
 و ثانی و سکون ثالث و کاف یخ آهنی باشد که کبیر آنرا پهن کرده باشند برای نان از تنه جدا کردن و سیخ کباب را  
 نیز گویند و معنی اول و ثانی پرستوک باشد و آنرا بعرلی خطاب گویند و ضم اول و ثانی چوبی باشد یا سیخ کنده که  
 بدان بریان در تنور آویزند بلسن بضم اول و ثالث و سکون ثانی و نون طه را گویند که بعرلی بکس خوانند بلساک  
 بضم اول و ثانی و سکون شین قرشت و کاف یعنی آنرا بلساک است که چوبی یا سیخ کنده باشد که بدان بریان در تنور آویزند  
 بطاهر با عین بی نقطه بر وزن فرجام نام پرا حرا است که او زاهدی بود مستجاب الدعوه در زمان عیسی علیه السلام  
 حاجت ایشان با درخت و سجده اله نیز آمده است که بطعم باشد بلغار یا خین نقطه طر بر وزن کلزار  
 پوستهای رنگین خوشبوی میوه در آنجا خوانند و نام شعری است نزدیک بطلحات و آن در زمان  
 سکندر نباشد بدوایش بنیابت میزید باشد و طوطی در آن شهر زنده می ماند و بعضی گویند نام ولایتی است که بلغار  
 یکی از شهرهای انولایت است بطلاق بر وزن مشتاق معرب بلغاک است که ققه و اسوب و شور و غوغا  
 بسیار باشد بلغاک با کاف بر وزن و معنی بطلاق است که شور و غوغای بسیار باشد چهل مینی بسیار  
 خاک شور و غوغا را گویند بطن اول و ثالث و سکون ثانی و وال ایچ یعنی فرا هم آمده و جمع نموده و بالای هم نهاده  
 بلغده بضم اول و ثالث بر وزن سبله معنی بلغده است که فرا هم آورده و بر روی هم نهاده باشد و بفتح اول و ثالث  
 معنی کنده و ضایع گردیده همه سه گانه گویند مرغی که بلغده کرد و مرد آن باشد که کنده و ضایع گردد و بیاورد بلغده  
 بضم اول و ثالث و سکون ثانی و شین غلطه در فتح نون آن باشد که بکس سر رسیان را حلقه حلقه کرده گری برشند  
 و سر دیگر آنرا از میان حلقها بگذرانند و برنجیکه بجز کشیدن رسیان آن حلقها تنگ شود همچنانکه بر سر و ما



رویت بگفت بجز اول و فتح کاف بر وزن حرکت آب نیم گرم را گویند و از شیر گرم خوانند بلکه بجز اول  
 و فتح کاف بر وزن مضقل یعنی بگفت است که آب نیم گرم باشد بلکه بفتح اول و کاف فارسی بر وزن المکن  
 یعنی سردیوار باشد و بخین را نیز گویند و بجای حرف اول یا حلی هم آمده است بلکه بگفت بضم اول و ثانی  
 که کاف فارسی باشد و فتح جیم که خامس باشد و سکون ثانی و وزن و کاف که سادس و آخر باشد بر چیز عجیب و غریب  
 و طریقه را گویند که دیدنش مردم را بخت دهد آورد و بفتح کاف فارسی هم درست است بلماج بضم اول و سیم با  
 کشیده بر وزن محتاج نوعی از کاهجی است و آن آشی باشد بی گوشت و بسیار آبی در قیق و بضم اول و فتح ثانی هم آمده است  
 و بعضی گویند این لغت ترکی است بلجون بفتح اول بر وزن مخزن سواج صحرا است و آن برلی باشد و دای باشد  
 برکت کردگان و آنرا بسری علی بری خوانند بضم اول و سیم و سکون ثانی ریش انبوه دور دراز گویند و با  
 بضم اول هم آمده است و مردم ریش دراز را هم گفته اند بلنج بضم اول و ثانی بر وزن بخت قدر و مقدار و اندازه چیز را گویند  
 و بفتح اول و ثانی نیز گفته اند بلنجاسپ بضم اول و ثانی و سکون ثالث و جیم بافت کشیده و سیم بی نقطه و با  
 فارسی زود گیاهی است که آنرا بوی مادران گویند و بجای بای فارسی فاهم آمده است که بلنجاسف باشد بضم  
 بفتح اول بر وزن کند معروف است که لغتی است باشد و سیم بواج بالاین در خانه تیر است و آنرا بصری شناسند  
 و سیم چهارچوب و پیرامین و مانند هم گفته اند و کبر اول نیز همین معنی آمده است بلند گرامی بجز کاف فارسی کنایه  
 از کسی است که میل عظمت و بزرگی کند بلند نظر که از عالی است باشد بلندی بفتح اول بر وزن  
 ندزین چوب بالاین در خانه باشد و بعضی چهارچوب در خانه را هم گفته اند و با بعضی کبر اول و بای فارسی هم آمده است  
 بلنکشت و بلنجشک بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و کاف فارسی و سیم مضموم بشین و تالی قرشت  
 زود یعنی افرنجشک است که بالنگوی خورد و باشد و آن در کنارهای آب روان بسیار می باشد و در سونید الفضلا سنبل  
 و قرغل صحرا و تره که پرنشده بودند بلوایه با و او بر وزن سیم یا پرستوگ را گویند و آن پرنده است که بجز  
 خطاقت گویند بلوتکت بضم اول و فتح تالی قرشت بر وزن جزو سکت طریقه بدان شراب خوردند  
 بلوچ بضم اول و ثانی و سکون ثالث و جیم فارسی نوعی باشد صحرا بی درخت و شجاع و علامتی را نیز گویند که بر تیزی حاق  
 و ایوان نصب کنند و نام ولایتی هم است از ایران و فتح سیم و س که بر سر آورده است و با

کوشتی که برشته گاه زمان می باشد و بریدن او سنت است بلوس بفتح اول بروزن عروس یعنی فریب  
 و خدعه باشد و شخصی را نیز گویند که بچرب زبانی و فریبندگی مردم را از راه سپردن برود با یعنی بضم اول هم آمده است  
 و معنی فروتنی هم است بلوس بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث و سین بی نقطه مکسور تجمالی رسیده  
 و طای حلی بواو کشیده و بسین بی نقطه زده بلفظ یونانی کلنار باشد و آن کل درخت اناری است که بغیر از کل می  
 دیگر ندارد و آن سر و خشک است در اول و دوم خون شکم را بند کند بلوک بضم اول بروزن سلوک ظرف  
 شراب خور را گویند و بعضی گفته اند ظرفی باشد که آنرا بصورت حیوانات ساخته باشند و بدان شراب خوردند و شکل  
 نیز گویند و جایی باشد که مشتمل بود بر چندین قریه و ده و بترکی معنی جماعت باشد بلون بضم اول بروزن سکون  
 معنی بنده باشد که در برابر آزاوست بلونک بفتح اول و نون بروزن عوسک کشمش جوین را گویند  
 و باین معنی در جایی دیگر بلونک بروزن فرزندک نوشته اند و الله اعلم بلونه بفتح اول و نون معنی بلونک است  
 که کشمش جوین باشد بلیا و بایای حلی بروزن بعد از جامه ساده را گویند یعنی پارچه که نقشی و طرحی در آن نباشد  
 و جایی دیگر جامه سیاه نوشته اند و چه کلام شایسته ندارد بلیان بفتح اول بروزن غلیان نام خضر پیغمبر علیه السلام است که  
 برادرزاده الیاس پیغمبر باشد و نام قریبیت از ولایت کازرون و اسحاق محل و مرقد اولیاء الله بسیار است گویند خضر علیهم السلام  
 آن قریه را بنا کرده است و منسوب بنام نامی خود ساخته است بلیلا بفتح اول و ثانی به تجمالی رسیده و لام بالف کشیده  
 نام حضرت امیر المؤمنین علی السلام است در انجیل عیسی بلیله بفتح اول بروزن بلیله و وای است قاضی و طبیعت  
 آن سر و خشک است در دویم و سیم معرب آن بلیج باشد بلیناس بفتح اول و ثانی به تجمالی رسیده و وای  
 بالف کشیده و بسین بی نقطه زده نام حکیمی است که انیس و جلیس کند بود

بیان بیت و دو نیم در بای اسجد بانون مشتمل بر هشتاد و یک لغت و کنایت

بن بفتح اول و سکون ثانی خرمن و باغ و زراعت را گویند چه باغبان و تکابان زراعت و محافظ خرمن را بنوان هم  
 میگویند و میوه است ریزه و مغزنی هم دارد و مردم آنرا میخورند و آنرا دوان خوانند و بترکی چکلا قوج و لبرلی حبه الخضر را گویند  
 و بضم اول بنیاد و پایان و بیخ درخت و انتهای بر چیز و سوراخ مقعد باشد که بعد بی فقه خوانند و چیزی نیز هست

که آنرا آبگامه گویند و آن نان خورشی است معروف و مشهور در صفایان و تند درخت را نیز گفته اند و خوشه خرما را هم میگویند  
 بنا به بفتح اول و بای ایجد و ثانی بالف کشیده یعنی نوبت باشد چنانکه گویند بنا به ماست یعنی نوبت ماست  
 بناست بجر اول و ثانی بالف کشیده و فتح سین بی نقطه و تبای قرشت زده صمغی باشد که آنرا کندر گویند  
 و عبری صمغ البطم خوانند و خاصیت آن مصطکی نزدیک است بناغ بفتح اول بر وزن دماغ تار در میان خام  
 گویند که بروکت پیچیده شود و بسیار نوسیده را نیز گویند و چون دوزن یکت شوهر داشته باشند هر یکت مردیکر یا بنا  
 باشد بنا گوش کردن کنایه از آنست که چون طفل از مادر متولد شود ماما چه که او را قابل گویند آنکشت در دهن  
 کودک کند و کام او را بردارد و کنایه از اطاعت و انقیاد کردن هم است بنام بجر اول بر وزن نظام یعنی  
 همنام باشد که سترگی آتش گویند بنام ایرو یعنی بنام خدا و این کلمه را در محل بخت گویند و بخت وضع چشم زخم  
 نیز استعمال کنند چنانکه گویند نام خدا چه جلد و چالاکت است و کاپی بخت قسم نیز گفته میشود بناغ بفتح اول  
 و ثانی بالف کشیده و بدون و حیم زده یعنی بناغ است که آن دوزن باشند که یکت شوهر داشته باشند هر یکت مردیکر  
 بناغ گویند و بناغچه هم بنظر آمده است و عبری ضرة خوانند و بعضی مردیکر گویند که دوزن داشته باشد بناور  
 بفتح اول و او بر وزن سراسر و نبل بزرگ را گویند و عبری جن خوانند بجر عالی بی نقطه و بضم اول هم آمده است  
 بناوند بجر اول و او مفتوح بدون و وال ایجد زده یعنی باز داشتن و نگاه داشتن چیزی باشد در جای مثل انگه ابر  
 در کوی و حوضی و مانند آن محافظت کنند بنبا بابای ایجد بر وزن عفا استی باشد که ازون پزند که حبه الخضر است  
 و آن شر درخت بطم باشد و شیرازی بن گویند بن بخت بر زمین مالیدن کنایه از استواری بخت و دوستان  
 بنبر بر وزن لسکر و دایمی است که آنرا سپستان خوانند و گویند این لغت بندی است بلبل بابای ایجد  
 بر وزن صندل یعنی ترشی باشد عموماً و سید ترش را گویند خصوصاً بقومیه باتای قرشت بر وزن محصو  
 بنای است که مانند کثوث بر درخت زیتون و بادام و انجیر پیچیده میشود گرم و خشک است بنج بفتح اول بر وزن  
 بنج دوزن که یکت شوهر داشته باشند هر یکت مردیکر یا بنج باشند و نام رستنی هم است که ثمر آنرا بنج گویند و عبری  
 شکران خوانند بنخشک بجر اول و ثالث یعنی کنخشک است که عبری محصور خوانند بنخشک  
 روان بضم زای هرزه و او بالف کشیده و بدون زده لسان العصاره است و آن دوا سی باشد که تیر تیر زبان

بخت

بنجکت بضم اول بروزن تنگت پنبه مخلوج و کله کرده را کونید بجهت رشتن بجه بضم اول و کسه ثانی و فتح جیم  
جمع باشند مراصناف حرفت و رعیت را بند بروزن چند چند منی دارد ۱ فاصل میان دو عضو که آنرا عبری منصل  
خوانند ۲ زنجیری که بر پای دیوانگان و کنا بکاران نهند ۳ تنگه آبی که بجهت استحکام بر صندوق و کشتی و امثال آن  
رند ۴ قفل را کونید ۵ مکر و حیل و ذوق و فریب و سالوسی باشد ۶ عهد و پیمان و شرط را کونید ۷ غم و غمخه  
و محنت باشد ۸ عقده و کمره و حبس بود ۹ سدی که در پیش آب بندند ۱۰ بمعنی خیال و مقام است مثل آنکه  
کونید فلان در بند آزار فلان است یا در بند سفر است یعنی در خیال آزار فلان و در مقام سفر است ۱۱ بمعنی کمر بند  
و میان بند باشد ۱۲ ریمان و طناب را کونید ۱۳ بند تبرج و ترکیب بود و آن معنی باشد که شعر بعد از چند بیت  
بر ویض و قافیه دیگر بیاورد ۱۴ رهن و کمره را کونید ۱۵ حیل و فن کشتی گیری باشد ۱۶ جفت کا و پرا کونید که  
بجهت زراعت کردن و گردون و ارا به را بدن با هم بداند ۱۷ طومار کاخذ باشد و هر دو دسته از کاخذ را نیز میگویند  
کونید ۱۸ پس گرفتن آنچه غنیمت برده باشد و آنچه از غنیمت در دارالکوب گیرند ۱۹ جمع بند مارا کونید پس بند کار و بند  
شمیر و بند چاقشور را کونید قبا و بند قبا و امثال آن ۲۰ نام ولایتی است ۲۱ طبع و توقع را کونید ۲۲ خلیج باشد  
و آن پرندة انیسیت معروف بنداد بضم اول بروزن و منی بنیاد و پشتیان باشد و اصل هر چیز را نیز کونید  
بندار بضم اول بروزن کلزار کیده دار و خانه دار و صاحب تجل و کت باشد و در فروش و کفر بفروش را نیز کونید و نام  
یکی از شعرای قدیم است بندامیر بندیت در حوالی شیراز که در زمان عضدالدوله و علی امیر نام شخصی با مراد ساخت  
و بعضی کونید مرد مسافری بود امیر نام بار او خود این بند است بندخت بضم اول و ثالث و سکون ثانی و حاکم  
نقطه دار و فوقانی بمعنی همسیره و روی باشد بندو بضم اول بروزن کفند بمعنی اصل و بنیاد هر چیز باشد بندر بضم  
اول و ثالث بروزن کس در نام شهری است در ولایت غرجه و بفتح اول و ثالث بروزن لنگر محلی باشد که قافیه و کجا  
در آن بسیار آید و روند بندرز بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و رابع و زای نقطه دار حوال دوز را کونید و بضم اول تیر لوله  
بند روع بفتح اول و ضم رابع و سکون ثانی و واو و حین نقطه دار بندی باشد که با چوب و علف و خاک و گل در پیش آب  
بند تا آب بلند شود و بزرگت رود بندش بفتح اول و ثالث بروزن منرش پنبه حلاجی کرده و کله نموده  
باشد بجهت رشتن و بکسر ثالث نقش کردن سیم و زرد باشد برنج خاص و نام ولایتی هم است بند شصت یار

بکسر ثالث نام نوشت از موسیقی بندوق بضم اول و ثالث و سکون ثانی و قاف یعنی فندق است و بعضی گویند معرب است  
 گویند بر که مغز آنرا با انجیر و سداب بخورد و بر روی کار کند و مسموم را نیز مایع است گویند عقرب از فندق بسیکریند و بندوق  
 شکستن کنایه از پسته و آن باشد بندوق پندی ثمری است بمقدار فندق که آنرا در کونیند و رنگ آن سیاه بی رنگ است  
 اگر آنرا بگویند و بپزند و در اصل سرکه کنند و در چشم کشند اهل راه برو بندک بر وزن اندک غبیه حلاجی کرده و کلوله  
 گویند بجهت روشن بندمه بفتح اول و سیم و کسر ثالث کتبه و کوی کریبان را گویند بن دندان بضم اول کنایه از انقباض  
 و فرمان بر وارق در آن عشت در عشت تمام باشد و بعضی ذخیره و پس انداز هم است و قصد از او را نیز گویند بند دور  
 بضم اول و ثالث بر وزن پر زور ریشمانی باشد که بدان جوال و توبره و امثال آن دوزند و بفتح اول نفس منطبعه را گویند  
 که آن قوت متخیله افلاک است و جمع آن بندوران باشد بندیش بر وزن و معنی اندیشه است که فکر و خیال باشد  
 و بندیشها بعضی خیالات و تخیلات بندیم بر وزن پشمینه کتبه و کوی کریبان را گویند و بجای سیم نون هم بنظر آمده است  
 که بندینه باشد بنساله بضم اول و سین بی نقطه بالف کشیده بر وزن و بناله سالخزوه و کهن را گویند بنشاست  
 بضم اول و شین قرشت بالف کشیده بر وزن بنواخت ماضی بنشاختن است یعنی نشاند و نشاید بنشاختن بر وزن  
 بنواختن یعنی نشاندن باشد بنشاست با سین بی نقطه بر وزن بنواخت یعنی بنشاست باشد که ماضی نشستن است  
 بنطاسیه بکسر اول و سکون ثانی و طای حلی بالف کشیده و سین بی نقطه مکسور و یای حلی بالف کشیده بلفظ یونا  
 حق مشرت را گویند بنفشه بضم اول و کسر اول هر دو آمده است کلی باشد معروف و طبیعت آن سرد و تر است در رویم  
 و سیم و معرب آن بنفش باشد و نام گیاهی هم است که در آب روید بنفشه کون طارم کنایه از آسمان است  
 بنفشه کون عهد کنایه از آسمان و زمین هر دو باشد بنقه بفتح اول و قاف و سکون نون نوعی از قاف باشد مانند  
 عدس و قوت و منفعت آن هم باشد عدس است بنکست بفتح اول و ثانی و سکون کاف مصغرن است که بنفشه  
 و چلاق باشد و آن بیشتر در کوهها و جنگلها حاصل میگردد و نوعی از قماش زمین اطلس بود که بر آن کلهها زلفت باشد  
 کلهها و نشانهها را نیز گویند که بر روی موشان از خوردن شراب بهم میرسد یا عرق بر پیشانی ایشان کشند و بضم اول مصغر  
 بند است یعنی درخت کوچک و بعضی نشان و اثر هم است چنانکه گویند از فلانی یا از فلانم چیز نیک نامده است از او  
 آن باشد که نشان و اثر نامده است و بضم اول و سکون ثانی و ثالث پوست بیخ ام غیلان باشد و آن درختی است میجر

در ولایت مصر بن کار خورون بضم اول و کسر ثانی که نایب از آن کشیده نمودن بجهت عاقبت و استناد پایان کار باشد بکاف  
بکسر اول و کاف فارسی بلف کشیده بر وزن فغان طاسی باشد که در بقایان بن آنرا سوراخی کرده باشند و آنرا در طهارت پیرا  
گذارند بقتل زمانی که پر شود آب از دو خانه یا مرغ یا چشمه بزرگت بر یکت رود و بعضی را بکاف و بعضی را چهار د پنج  
انچه مقرر شده باشد و بطلاق پیرا را نیز گویند و معرب آن فغان است بنگاه بضم اول و کاف فارسی بلف کشیده  
بر وزن کراه منزل و مکان و جایی که نقد و حبس آنجا نهند بنکران بضم اول و سکون ثانی و شتج کاف  
ورای پی لفظ بلف کشیده و بنون زده یعنی بکران است و آن بپنج یا بر چیزی دیگر بود که در تکیه بر بیان شده و چیده  
باشد بکاف بضم اول و کاف فارسی بر وزن مسخره صوتی و ذکر پیرا گویند که زمان بوقت خوابانیدن اطفال  
میخوانند تا ایشان بخواب روند و بکسر اول و سکون ثانی که در محل رفتن پند بر و کاف چیده کرد و بنکاش بفتح اول  
و کسر کاف فارسی بر وزن بخش نام ولایتی است از ماوراء النهر و بضم اول و کاف فارسی یعنی لفظی است که آنرا بکسر  
بلع میگویند بنکاشتن بضم اول و کاف فارسی بر وزن در رفتن یعنی بلع کردن و ناجا ویده فرود بر وزن باشد  
بنککل بضم اول و کاف فارسی بر وزن سنبل و خست کل و فرود خست کل را گویند و نام میوه هم هست شیده بیستان  
و بعضی گویند میوه ایست مغزور شبیه بختلاوج بنککات بر وزن بلبکات تصغیر بنککل است که میوه مغزور  
باشد که آنرا خوردند و شتج ثالث هم آمده است که بر وزن و حرکت باشد بنکن بفتح اول و ثالث و سکون ثانی  
و نون آینه باشد پس دو سه از چوب بر آن نصب کرده باشند و بر هر طرف آن در ریسمان بندند بکاف شخص و سه آنرا  
و دیگر ریسمانها را بگیرند و زمین را بدان سه وار کنند و بعد از آن مساوات و منصفه خوانند بنکو بفتح اول و سکون ثانی و ضم  
ثالث و وا و ساکن اسفول باشد که بعضی بذقن ناگویند بنکوشش بضم اول و کسر ثانی معروف است که در  
زیر کوشش باشد و کنایه از اطاعت و انقیاد و صدق و ادب تمام بود و سخن شنیدن را نیز گویند بن کوشش  
بفتح اول و کسر ثانی کیایی است بسیار چرب و از آن آتش برزند بنکه بضم اول و سکون ثانی و شتج کاف فارسی  
و اظهار ثانی بوز یعنی بنگاه است که جای مقام و منزل باشد و جای را نیز گویند که نقد و حبس در آن گذارند و باخفای  
یعنی بانکه است که کشیدن آواز باشد بنلاو باللام بر وزن بلیاد یعنی بنای عمارت و دیوار باشند و پشتیبا را نیز گویند  
بنمیین با میم بر وزن پروین طبعست زنده و پازند پیرا گویند که برادر و ختر است و بجای سخنان بوقالی هم بنظر آمده است

و گفته اند علم بنو بفتح اول و ضم ثانی و سکون و از خرمن بر چیز را گویند اعم از کندم و چو و گاه و غیر آن بنوان بفتح اول بر وزن  
 در بان کجند از نده زراعت و کجا به بان خرمن را گویند و بضم اول هم آمده است و کجا به نده اسباب و اموال را نیز گفته اند  
 بنوره بفتح اول و ثانی و رای قرشت و سکون ثالث یعنی اول بنواد است که بنیاد و بنای عمارت و دیوار باشد بنو سحر  
 بضم اول و ثانی و سکون ثالث و ضم سین بی نقطه و سکون رای قرشت و خای نقطه و در نام غلایت که آنرا عبری حدس گویند خورد  
 آن تاریکی چشم آورد بنو سیاه بنو معلوم کبر سین بی نقطه و ستمالی بالف کشیده و بهای زده غلایت که آنرا  
 ماش گویند آن مضعف دندان و مضروب باشد بنو ماش بنو معلوم و میم بالف کشیده و بشین قرشت زده یعنی بنو سیاه  
 است که ماش باشد و منکات را نیز گویند که آن نوعی از ماش است بنو سخله بنو معلوم بفتح نون و سکون خای نقطه و در و لام  
 مستوح نوعی از حدس صحرائی باشد و آنرا حدس بر خوانند بنوه بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و آن خای نامی بنوز  
 مطلق خرمن را گویند اعم از خرمن غله و گاه و غیره و بضم ثانی و اطهار نامی هموزن است که بر وزن صبح باشد بنو بضم اول  
 و فتح ثانی بار و اسباب در خوت خانه و املاک و دکان و خانه و مکان و منزل را گویند و بجا و بنیاد و هر چیز را نیز گفته اند و بفتح  
 طاب بار میت را گویند بنو بسطن کتابه از کوچ کردن و ضم باشد بنیاد و بر سرخ نهادن کتابه از میدار  
 و بی شبانی باشد بنیان بضم اول و سکون ثانی و ستمالی بالف کشیده و بنون زده نام جوف لیمان است و آن بر کله بود و  
 آن نهایت شوی و تلخی و بیکت قدم سرد کانیات آب آن شیرین شد بیخچه بضم اول بر وزن کلچیر جمع را گویند که بر  
 اصناف حرقت و املاک می بندند بنیز بکسر اول بر وزن سینه یعنی مرکز و ماشا باشد و بمعنی تعجیل و زود هم آمده است  
 و گاهی در میان سخن بجای تیر هم بکار برند که عبری ایضا گویند بنیات بر وزن شریک ابریشم فرومایه باشد و آنرا  
 کج و کثر و کثر گویند بنیان بنیت و سیم درهای ایجاد با و او مشتمل بر یکصد و چهار لغت و کنایت

بو بضم اول و سکون ثانی مجهول معروف است که رایج باشد و منخف بود و باشد و بوم و باشم هم است و گوشت بز که میرانند  
 گویند و بفتح اول پوست شتر سبزه پر گاه کرده را گویند که پیش ناکه کچه مرده نیز تا بجان فرزند خود شیر بدید بوا بضم اول و ثانی بالف  
 کشیده منخف بود و باشد یعنی با و بوار و بکسر اول و ثانی بالف کشیده و بر او دال بی نقطه زده ترشی باشد که در برابر شیرینی است  
 بوا بضم اول بر وزن ایاس محنت و زدر و ریج و سخی باشد بوا سحق طایفه باشند و در نیشا بور چند کال

فیروزه بستگی از آن را بواسطه کوبیدن بواشته بفتح اول بروزن تراشه چار شاخ و پنهان آنرا کوبند و آن چوبی چند باشد  
 باغلام کف دست و دسته تیز دار و که و پنهان بدان غله کوفته را بر باد دهند تا از کاه جدا شود و آنرا عبرتی مری خوانند بوالنجد  
 بالام و خای نقطه دار و جیم دوال بی نقطه بروزن کل بر سر طرد پی دین و پی دیانت را کوبند بوالقاسم کنایه از  
 بوالفضول و شوخ چشم باشد بوالکفد بفتح کاف و سکون فاو دال ایچد یعنی رشوت و پاره باشد بوالکنجک  
 کجبر کاف فارسی و سکون نون و فتح جیم و کاف ساکن هر چیز که آن عجیب و غریب و طرزه باشد و دیدنش خنده آورد  
 بوب بروزن خوب فرش و بساط خانه را کوبند و پان سنه بجای حرف اول یای حلی هم آمده است بوبا  
 بضم اول و سکون ثانی و بای ایچد بالف کشیده آشی را کوبند که از گوشت بز کوبی سخته باشند بوبا شش  
 سکون شین قرشت یعنی قزیم و باوید و همیشه سرد باشد بوبرو بضم اول و ثالث و سکون ثانی و راو دال بی نقطه  
 بلبل را کوبند و عبرتی خند لب خوانند بوبروک بفتح دال و سکون کاف مصغر بوبرو است که بلبل باشد  
 بوباک با ثانی مجهول بروزن خوبک دختر بگردد و شیر را کوبند و پدید را نیز گفته اند که مرغ سیلیمان باشد و بزبان  
 اصح و نادان را کوبند بوبو بضم دو بای ایچد و سکون دو و او شانه سرد و پدید را کوبند و آنرا مرغ سیلیمان هم گفته اند  
 و در بعضی جاها زمان خواهر خود را بوبو خوانند بوبویه بفتح یای حلی یعنی بوبا است که شانه سرد و پدید باشد  
 بوبه بضم اول و فتح ثالث یعنی آرزو مندی و آرزو باشد و عبرتی تمسکی کوبند و پدید و شانه سرد را نیز گفته اند و معنی اول  
 که آرزو باشد بجای حرف اول یای حلی هم آمده است بوبه با ثانی مجهول و فتح ثانی قرشت رستنی و درخت  
 پر شاخ برکی را کوبند که بسیار بلند نشود و بزین نزدیک باشد و بچه آوجی و سایر حیوانات را کوبند و بچه شتر را  
 و بعضی نشانه تیر هم آمده است و غزنی را نیز کوبند که از کل حکمت ساخته باشند و طلا و نقره و امثال آن در آن بگذازند و  
 معرب آن بوقه و عبرتی خلاص کوبند بوبه خاک کنایه از بدن و قالب انسان باشد بوبیمار باکم  
 بروزن موسیقار نام مرغی است که او را غم خورک نیز کوبند و او پیوسته در کنار آب نشیند و از غم آلوده مبادا آب کم شود  
 با وجود تشنگی آب نخورد و در عبرتی یام و بیومانی شغفین خوانند جزدون کوشتن چو اسی آورد و مقوی قوت حافظ باشد و  
 راستد و تیز کند بوج بفتح اول و سکون ثانی و جیم فارسی خود نایی و کرد و فریاد باشد و بضم اول اندرون و آنرا کوبند  
 بوجیا کجبر جیم و بای فارسی بالف کشیده بروزن بسا بلغت نند و پانز خیار باد رنگش را کوبند بوجا

باحالی بی نقطه بالف کشیده بخت یونانی گیاه ماه پر دین را گویند و بیخ آنرا بعرنی جدا خوانند و گویند بایش در کجا روید بوخت  
 بروزن سوخت بمعنی سپر باشد که بر او دختر است بوخل بروزن نوح حسره را گویند و بعرنی بقوله انما خوانند  
 بوخله بفتح ثالث و لام بمعنی بوخل است که خرد باشد و بضم ثالث هم بظن آمده است بوشش کبیر دال احد  
 بروزن سورش بمعنی مستی و بود باشد و بعرنی کون خوانند بوده بفتح دال و نون پرنده است که آنرا تیهو میگویند  
 و بعضی گویند پرنده است شبیه به تیهو لیکن کوچکتر از دست و آنرا بعرنی سلوی خوانند بوز بضم اول و ثانی مجهول و را  
 قرشت هر دو ساکن اسپ سرخ رنگ را گویند و تدر در آنرا گفته اند و آن پرنده است مشهور و بمعنی بیار هم است که امر  
 با آوردن باشد بورکت بروزن کوچک نوعی از طعام باشد و بعضی گویند آتش لغیر است و بعضی سنبوسه و طلا  
 گویند و بمعنی شتل هم است و آن زری باشد که در قمار بپزند و بجا خزان دهند و زنگاری را نیز گویند که بر روی نان کشند و با  
 بفتح اول و زای هوز هم آمده است و در عربی بمعنی مبارک باد باشد بورنکت بروزن هوشنگ نوعی از دیگ  
 کوچکی باشد بوروره بضم اول و ثالث باور رسیده و رای قرشت مفتوح نام پادشاهی بوده است و نام جزیره است  
 در جانب شمالی که شتقار را از آنجا آورند و آن پرنده است سفید و شکلی از جنس سیاه چشم و گویند مردم آن جزیره  
 همه زال و سفید موی میباشند بوره بروزن شوره چیر است مانند نکت و آنرا زرگران بکار برند و شکر سفید را نیز گفته اند  
 و عرب آن بورق است و بعرنی نظرون خوانند و گویند اگر قدری از بوره با صدف بسایند و در بینی زن بدهند اگر آن زن  
 عطسه کند دو شیره بود اگر نکند دو شیره نباشد و بوره از منی همان است بوریا کوبی کتابی از ضیافتی باشد که در غا  
 نوکنند بورطیش با ثالث به ثانی رسیده و طای حقی کسور بشین قرشت زده یونانی جوهر است که آنرا  
 مرتیشا گویند و آن چند قسم میباشد و بعرنی حجر انور خوانند و در و نامی چشم بکار برند گویند اگر بر گردن کودکی بندند  
 بوز بفتح اول و سکون ثانی و زای هوز سبزی که بسبب رطوبت بر روی نان و جامه و کلیم و پلاس و امثال آن هم میرسد  
 و زبور سیاه را نیز گویند که بر روی کلاه کشند و در خست را نیز گفته اند و بضم اول و ثانی مجهول اسپ نیک رنگش سفیدی  
 کراید و اسپ جلد و تند و تیز را هم میگویند و مردم تیز فهم و صاحب ادراک را نیز بطریق استعاره بوز گویند چنانکه مردم بی ادراک  
 کند فهم را کون خوانند و کون اسپ همراه پالانی باشد بوز بضم اول و سکون ثانی و زای فارسی کرانی و سیکنی  
 و تب و حرارت باشد و بفتح اول کراب را گویند بوزار بضم اول و ثانی مجهول و زای نقطه دار بالف کشیده و بر

بی نقطه نه در او دیده خار یعنی داروی گرمی که در طعنا و مار بزند، سپس طفل و قرحل و دارچینی و امثال آن بوزکیت بفتح اول بر وزن  
 حوضک یعنی بوز است و آن سبزی باشد که سبب رطوبت بر روی نان و کلیم و پلاس و امثال آن بندد بوز کند  
 بضم اول و فتح کاف و سکون ثانی و ثالث و وزن و دال ایچ صفت و ابوا را گویند و بارای قرشت بهم نظر آمده است بوز  
 با میم بر وزن کوسفتد کیابی باشد بغایت خوشبوی و بارای بی نقطه بهم نظر آمده است بوزمه بضم اول و فتح ثالث و میم  
 یعنی بوز است که گیاه خوشبو باشد بوزنه بضم اول و کسر ثالث و فتح وزن میمون را گویند و عبرتی حمد و نه خوانند بوزنه  
 بضم اول و زای قاری و فتح نون غنچه و شکوفه و بهار درخت را گویند که میوز شکفته باشد و آنرا عبرتی کم خوانند بوزینه  
 بر وزن موی چینه بوزنه را گویند که میمون باشد بوزده بر وزن کوزه شرابی باشد که از در سبج و ارزن و جوسازند و در  
 ماوراءالنهر و هند و سمان بسیار خوردند و نه درخت را نیز گویند بوزیدان با دال ایچ بر وزن حویجان داروی است  
 از سحر آردند و عبرتی سبج خوانند و بخت فربجی استعمال کنند اگر با شیر کوسفتد یا ارد سبج مخلوط سازند و بخورند بدتر از فریبند  
 بوزینه بر وزن روزینه میمون را گویند بوس با ثانی مجهول مخفف بوسه است و عبرتی قبله گویند و بوسه کنند و  
 بوسیدن هم است و با ثانی معروف سستی و فروتنی را گویند بوستان افروز کلی است که آنرا تاج خسرو  
 گویند بسبب شباهتی که بدان دارد بوستان کل نامی کنایه از آسمان باشد بوسحاق باحای  
 بر وزن روستاق طایفه باشد و نام کانی است از جمله کانهای فیروزه نیشابور که فیروزه آنرا بوسحاق و بوسحاقی بر  
 میگویند و بسحاق اطعمه تا هم بوسحاق میخوانند بوسلیکت بضم اول و فتح ثالث و لام به تخانی رسیده و بکاف  
 نام مقامی است از جمله دوازده مقام موسیقی بوسه شکستن کنایه از بوسیدن و بوسه کردن پرسد با  
 بوش بفتح اول و کسر ثانی و سکون شین قرشت یعنی تقدیر باشد که قدرت داشتن است و بسکون ثانی کرد  
 و خود نامی را گویند و بضم اول و کسر ثانی یعنی هستی و بودن باشد و عبرتی کون خوانند و بسکون ثانی شیبانی باشد  
 که از در بندی آورند و آنرا بوش در بندی میخوانند گویند آن رستی باشد که در ملک ارش بهم میرسد و آنرا میگویند  
 و شیاف ساخته می آورند سر و خشک است در اول در همای گرم را نافع باشد بوشاو با ثانی مجهول  
 بر وزن فولاد طبعت یونانی شلم نام را گویند بوشاسب با ثانی مجهول بوزن لهر اسپ یعنی خواب  
 دیدن باشد و عبرتی زویا خوانند بوشپاس بضم اول و سکون ثانی مجهول و ثالث و بای قاری

بالف کثیده و سبب فی نقطه زده یعنی بوشاسپ است که خواب دیدن درو یا باشد بوشنج باجم بروزن هوشنگ  
 قصبه است از خراسان و معرب آن بوشنج است بوضیف مضموم اول و سکون ثانی و صادی نقطه به سخانی رسیده  
 و برای قرشت زده لغتی است غیر معلوم و آن کبابی باشد و وای که بجزئی آنرا آوان الذب خوانند یعنی گوش خرس  
 بسبب شباهتی که بدان دارد و بعضی گویند نوعی از ماهی زهره است و آن پوست درختی باشد بجا سیت سیاه و آنرا بجز  
 شیکر آن آجوت گویند و بعضی دیگر گفته اند باقلای شامی است و الله اعلم بوطانیه باطای حلی بروزن سلطانیه  
 پوست درختی است که آنرا بجزئی کریمه السودا و بغارسی سیاه وارد خوانند و آن مانند عقیقه برده خسته است بوضیف  
 بضم اول و سکون ثانی و حین نقطه در مضموم بلام زده و صادی نقطه مضموم نون زده لغتی است یونانی و منی آن لب  
 لسان الثور است که کاوزبان باشد و آن و وای است معروف و بعضی گویند این لغت رومی است بوشنج  
 بضم اول و سکون ثانی و حین نقطه در نون و حیم ساکن شونیز را گویند و آن سحی است ریزه و سیاه رنگ و بجز  
 ربه السودا خوانند و بوشنج را نیز گفته اند و آن قصبه است در خراسان نزدیک قندار بوف بروزن صوفی است  
 که بخواست اشتهار دارد و آنرا بجم نیز گویند بوفروش بجز فاعطار و مشک فروش را گویند بوق بضم اول  
 و سکون ثانی و کاف سفید هر دو باشد و آن چیز است که در حمامها و آبها و باها و باغها و باغها و باغها و باغها  
 باشد که رخت خواب در آن بندند بوقلمون در بای رومی را گویند و آن جامه است که بر سینه برنگی نماید و کتافه از گی  
 که بر ساعت خود را برنگی و نماید و گویند جانور است و آب چون خواهد که جانوری بگیرد و خود را بشکل آن جانور کند و هر بار تیر کند  
 و آن نوعی از چلیپاسته باشد که بر نفس برنگی نماید و نام مرغی هم است و کتافه از دنیا و عالم است بسبب حوادث و ابل  
 سنگ لبت را بوقلمون میگویند بوقیضا با کاف به سخانی رسیده و صادی نقطه بالف کثیده بلف یونانی رخت  
 سفیدار باشد و آن نوعی از بید است و بعضی رخت پده و پشه خال را نیز گفته اند که بجزئی شجره القبن خوانند بوک  
 بضم اول و سکون ثانی و کاف محفف بود که باشد کلمه معنی است و بجزئی عصا و لعل گویند و معنی مکره هم است که  
 کلمه استثنا باشد و ترجمه فرض هم است بفتح فاء نوعی از شش کیره هم است و جایی با چاهی که فلز در آن پنهان کنند  
 بوکان با کاف فارسی بروزن زبان سجدان و زرد آنرا گویند و بجزئی رحم خوانند و معنی کله از هم بظن آمده است  
 بوکاکت بفتح کاف و لام بروزن کوچک است میوه است منزه از که آنرا در آن گویند و بوکان چکلا قوج و عوبان حبه القهر

خوانند بوکت و مکر باسیم و کاف فارسی بروزن کوه و مکر یعنی بوکت است و مرادف مکر یعنی بود که و باشد که و بعره  
 عسی و لعل گویند بوا بخدر بالام و خامی نقطه دار و سیم و وال پی نقطه بروزن کل بر سر ملحد پی وین و پی و یانت باشد  
 بوکنجکت بفتح لام و سکون نون و سیم مضجع بکاف زده بر چیز عجیب و غریب و طوطی باشد که دیدن آن خنده آورد  
 بولو بضم اول و لام و کون بر دو واو و بلغت یونانی یعنی بسیار باشد که عربان کثیر گویند بولو بود بون با اول و ما  
 و بای ایجد بر سه بوا و رسیده و فتح دال پی نقطه و بای دیگر بوا و کشیده و بون زده لغتی است یونانی و معنی آن بعره  
 کثیر الارجل باشد یعنی بسیار پا و آنرا بفارسی اسپانک خوانند معرب آن بفساح است و آن دوا سی است مشهور و  
 بتاری اضراس الکلب خوانند و بجای بای حشر بای حقی سیم بظن آمده است بولو طرخون بفتح طای حقی و در  
 پی نقطه بر تخانی رسیده و خامی نقطه دار بوا و کشیده و بون زده لغتی است یونانی و معنی آن بعره کثیر اشعر باشد  
 و آن دوا سی است که بفارسی پر سیاوشان خوانند بوم بضم اول و سکون ثانی بروزن شوم جندرا گویند و آن  
 پرند است که نخست اشترادار و بعضی گویند بوم پرند است از جنس جندلیکن بسیار بزرگ و سر و گوش و چها  
 او بگریه میماند و شها سکار کند و در روز تا پرواز نتواند کرد مگر چند قدمی و بعضی گویند با یعنی عربی است و زمین شها  
 کرده راینز گفته اند و جا و مقام و مترل و ما تا بوم گویند و بعضی سرشت و طبیعت تیز آمده است و بضم اول و فتح ثانی یعنی نام  
 باشد که از بون است بومادران نام گیاهی است مایل کج بود و تیزی و کل کبودی دارد و بعره قیصوم خوانند  
 بومادران بحدف وال معنی بومادران است که نام گیاهی باشد مایل کج بود و تیزی بوماده بروزن جو پاره نام  
 پرند است غیر معلوم بوم کند با کاف بروزن سودمند خانه را گویند که هذیر زمین کنند بجهت کوهستان و مسلمانان  
 بومس بفتح ثالث و ما و سکون نون زمین لرزه باشد که بعره زلزله خوانند و روده کوه سفیدی راینز گویند که از سر کین پاک  
 مکرده باشند و بعضی اول سکون ثالث هم آمده است و این اصح است بومسین بروزن خوشه چین معنی اول  
 بومس است که زلزله و زمین لرزه باشد بون بفتح اول و سکون ثانی و بون معنی حصه و بهره باشد و بضم اول زنده  
 و بچه دان که بعره رحم گویند و آسمان راینز گفته اند و بنهاست و پایان و انتهای هر چیز باشد و روده کوه سفیدی و کاه و و  
 آن که آنرا پاک مکرده باشند بوند بضم اول و ثانی و سکون ثالث و دال ایجد یعنی هستکی باشد و بفتح ثانی کثیر  
 معنی باشد و مر و صاحب نخوت و بی راینز گویند بوند بضم اول و ثانی و سکون ثالث و فتح دال ایجد معنی مر و

و با تمکین باشد و بفتح ثانی و کسر ثانی مرد بایتی و بیت و صاحب تخت را گویند بویه بضم اول و فتح ثانی درختی  
 گویند که بر کز بار و ثمر نیاورد و مردم آسته را نیز گفته اند بویه همان بسکون ثالث بروزن دو دمان یعنی رحم است  
 که زبدان و کچیه دان باشد و از اسامی مذهب فارسی هم است همچو فلان و بهمان بوی بروزن موی معروف است  
 که رایجه باشد و عطریات را نیز گفته اند و معنی بهره و لصب و خوبی و طبیعت و محبت و امید و آرزو و خواستش و طمع  
 هم آمده است و بضم اول و کسر ثانی یعنی باشی بویا با ثانی مجهول بروزن گو یا چیز نایب گویند که بوی خوش و بوی بد  
 بوی افرار با قافزای نقطه در بروزن تون انبار ادویه گرمی که در طعام ریزند مانند فلفل و دارچینی و امثال آن  
 و بجزف رای آخر هم نظر آمده است که بوی افراباشد بویان بروزن گو یا بوی کننده و بوی کننده گانرا گویند  
 بوبردن کناه از اندک اطلاعی بر چیزهای مخفی بهم رسانیدن و بجان کردن و چیزی شنیدن باشد بوی پرست  
 بفتح بای فارسی و رای قرشت و سکون سین بی نقطه و فوقانی سکت سگار بر گویند که جانور از ابوی پیدا میکند و کلاه  
 از جن فولک هم است بویچه بروزن بوقچه کبابی باشد که مانند ریسمان بر درخت چیده و بجزی شقه گویند بویدا  
 با دال اسجد بروزن دو دمان ظرفی را گویند که در آن چیزی از عطریات کرده باشند بوی رنگ بفتح رای قرشت  
 و سکون نون و کاف فارسی معنی کل است که بجزی و رو گویند بوی سا با سین بی نقطه بالف کشیده است  
 که عطریات بر آن سنایند بوی کلک با کاف و لام معنی بروزن شور بخت میوه است خردار که از آستر که  
 پتلا قوچ گویند بوی ننگ بروزن هو شنگ تره است شیبه بر سجان که بجزی با در و ج نمانند بویه بروزن  
 مویه یعنی آرزو مندی باشد و جمعی از یادشان که بال بویه مشهورند در سنتی هم است که آنرا شاه تره میگویند

### بیان بیت و چهارم در بای ایجد با نامی هوز مشتمل بر پنجاه و پنج لغت و کنایت

به بجز اول و سکون ثانی معنی خوب و نیک باشد و نام میوه است مشهور بهما بجز اول و ثانی بالف کشیده  
 و زیبا بوی را گویند بفتح اول قیمت هر چیزی را بهما در بضم دال اسجد بروزن تیا سر یعنی شجاع و دلیر بکل باشد  
 بهما در بروزن چهار معروف است که فضل ریح و بدون آفتاب در هیچ محل و نورد و جوزا باشد و بخانه چین و آشکوه  
 ترکستان و خانه طلاکاری و نقش بود و بیت را نیز گفته اند که بجزی صنم خوانند و شکوه کل بجز درخت را گویند مویه و کل